

کارل بارت و مسئله نجات امت‌های غیرمسیحی

مجتبی زروانی^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۳/۲۷ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۷/۱۰/۲۶)

چکیده

کارل بارت متأله نوارتدوکسی مسیحی، یکی از تأثیرگذارترین الهی‌دانان مسیحی سده بیستم میلادی است. رهیافت الهیاتی بارت یکی از سه سنت حوزه الهیات جدید مسیحی و معیاری برای آن به‌شمار می‌آید. وی را در مسیحیت انحصارگرا دانسته‌اند و الهیات او را میانه سنت پلورالیستی جان هیک و شمول‌گرایی کارل رانر قرار داده‌اند. از مباحث الهیات مسیحی، در بحث نجات‌شناسی بر انحصارگرایی بارت تأکید شده است. مقاله حاضر با روش تحلیل محتوا به بررسی دیدگاه بارت در باب نجات‌شناسی پرداخته و نشان داده است که وی گرچه به دلیل تأکید بر مسیح به مثابه راه نجات و تأکید آشکار به نجات باورمندان مسیحی انحصارگرا شمرده شده است، اما او در بخش‌هایی از آثارش به طور قاطع نجات را از آن تمامی نوع بشر دانسته و در نجات‌شناسی دیدگاهی شمول‌گرا را به نمایش می‌گذارد. او معتقد است که تمامی انسان‌ها بنا بر امکان وجودی‌شان و بر مبنای وجود عیسی مسیح مشمول رحمت و نجات الهی‌اند.

کلید واژه‌ها: الهیات، انحصارگرایی، بارت، شمول‌گرایی، عیسی مسیح، غیرمسیحیان، نجات

۱. دانشیار گروه ادیان و عرفان تطبیقی دانشکده الهیات دانشگاه تهران؛ Email: zurvani@ut.ac.ir

۱. مقدمه

۱-۱: کارل بارت^۱ (۱۸۸۶-۱۹۶۸)، متأله مسیحی سده بیستم میلادی، در دانشگاه‌های برن^۲، برلین^۳، توبینگن^۴ و ماربورگ^۵ به تحصیل الهیات پرداخت. او از سنت مسیحی پارسایی^۶ خانوادگی‌اش جدا شد و به مسیحیت لیبرال هارناک^۷ و هرمان^۸ گروید. در ژنو به تبلیغ سنت کالونی پرداخت و از ۱۹۱۱ تا ۱۹۲۱ به عنوان کشیش در سافنویل^۹ افکارش به سوسیالیسم دینی نزدیک شد. از ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۵ با گروهی از متألهان نامدار مسیحی مانند ربولتمان^{۱۰}، ا. برونر^{۱۱} و تورنیسن^{۱۲}، در دانشگاه‌های گوتینگن^{۱۳} و مونستر^{۱۴} همکاری شد و به تدریس در باب دگماهای کلیسا پرداخت. جوهر الهیات برآمده از این آموزش، سخن خدا به انسان بود. این سنت الهیاتی در تاریخ مسیحیت به الهیات دیالکتیکی^{۱۵} معروف گردید. بارت سپس به پژوهش در باب آرای سنت آنسلم پرداخت که حاصل این اقدام، ۱۲ جلد کتاب بسیار مهم و تأثیرگذار بر سنت الهیاتی مسیحیت به نام «دگماهای کلیسا»^{۱۶} است. این مجموعه بزرگ با این نگاه که عیسی مسیح تحقق عهد خدا با یهودیان و مسیحیان است، به مباحث تفسیری، الهیاتی و تاریخی مسیحیت پرداخت. بارت در ۱۹۳۳ به دنبال آمادگی کلیسا برای مصالحه با سوسیالیسم ملی یا نازیسم کتابی^{۱۷} نوشت تا به کلیسا هشدار دهد که به یاد داشته باشد که تنها باید به حاکمیت خدا و کتاب مقدس تن داد. او به دلیل مخالفت با نازیسم از کلیسا اخراج گردید و در سال ۱۹۳۵ استاد دانشگاه بازل شد و تا ۱۹۶۲ در آنجا تدریس کرد.

۱-۲: یکی از موضوعات مورد بحث در الهیات مسیحی، نوع تلقی این دین از خود و دیدگاه آن نسبت به سایر سنت‌های بزرگ دینی است. ارتباط مسیحیت با سایر ادیان

1. Karl Barth
2. Burn
3. Berlin
4. Tubingen
5. Marburg
6. Pietism
7. A. Harnack
8. W. Herrmann
9. Safenwil
10. R. Bultmann
11. E. Bruner
12. E. Thurneysen
13. Gutingen
14. Munster
15. Dialectical Theology
16. Church Dogmatics
17. Theologische Existenz Heute

تحت سه عنوان مورد بررسی قرار می‌گیرد: انحصارگرایی که نجات را منحصر به مسیحیت می‌داند، شمول‌گرایی که بر مبنای آن، نجات تمامی انسان‌ها امکان‌پذیر است، اما همواره فرایند نجات از طریق عمل مسیح صورت می‌گیرد و پلورالیستی که در آن تقریباً تمامی ادیان به یک اندازه معانی و الگوهای معتبری از «نجات» را - هرچند به شیوه‌های متفاوت - ارائه می‌دهند [16, p., 175].

مسیحیت، قرن‌ها با نادیده گرفتن سنت‌های دینی دیگر، آن‌ها را به عنوان طرقي پیشامسیحی و یا غیرمسیحی و غیروحیانی، فاقد امکان نجات دانسته و با دیدگاهی انحصارگرایانه^۱ بر نجات مبتنی بر کلیسا تأکید می‌کرد. با گذشت زمان این ادعا از طریق دو سنت فکری متفاوت شمول‌گرایی و پلورالیستی تحدید شد و مدافعان اخیر این دو سنت با مخالفت با هرگونه تفکری که گویای انحصارگرایی و تعصب است، در پی ارائه الهیاتی بوده‌اند که در عین اثبات کمال مسیحیت، دربردارنده دیدگاهی همدلانه نسبت به سایر ادیان باشد. در میان اندیشمندان مسیحی، کارل رانر^۲ و جان هیک^۳ به ترتیب نماینده تفکر شمول‌گرایی و پلورالیستی و کارل بارت نیز به‌عنوان نماینده تفکر انحصارگرایی معرفی شده‌اند.

برخلاف نظر بسیاری از اندیشمندان که معمولاً الهیات بارت را الهیاتی انحصارگرا می‌دانند، در این مقاله تلاش شده است تا با بررسی دیدگاه نجات‌شناسی وی، نشان داده شود که الهیات بارت در تمام اجزای خود انحصارگرا نبوده و با نگاهی متفاوت به آثار او، دیدگاهی شمول‌گرایانه نیز به نمایش گذارده می‌شود. بررسی دیدگاه نجات‌شناختی بارت از جهتی دیگر نیز حائز اهمیت است و آن اینکه بخشی از آموزه جامع و پیچیده مصالحه^۴ را تشکیل می‌دهد که در جلد چهارم دگماهای کلیسا بدان پرداخته شده است.

۲. نجات‌شناسی مسیحی و سابقه انحصارگرایی مسیحیت در بحث نجات

نجات از مباحث مهم تقریباً تمامی ادیان و به‌ویژه الهیات مسیحی است. اصطلاح نجات در حوزه ادیان دلالت‌های معنایی گسترده‌ای دارد. در اغلب آثار مربوط به مطالعات

1. extra ecclesiam nulla salus

2. Karl Rahner

3. John Hick

۴. reconciliation آموزه مصالحه که معمولاً با مسیح‌شناسی، گناه‌شناسی، نجات‌شناسی و کلیسا‌شناسی ادغام شده است.

دین‌شناختی، عموماً ادیان را به ادیان دنیاگرا^۱ و ادیان نجات^۲ - آخرت‌گرایانه^۳ - دسته‌بندی می‌کنند. در این دسته‌بندی دین یهود و مسیحیت در طبقه‌بندی دین نجات قرار می‌گیرند. در کتاب مقدس نیز از سه الگوی نجات یاد می‌شود: نجات «نبوت‌محور»^۴، نجات عبادت‌محور^۵ و نجات مبتنی بر حکمت و عقلانیت^۶.

این مدل‌های نجات، در ادبیات کتاب مقدس یا در سنت مسیحی کاملاً مستقل از یکدیگر نیستند و باورها و نمادهای به هم‌تنیده‌ای را تشکیل می‌دهند تا واقعیت عمل نجات الهی را آشکار سازند. نجات در عهد قدیم، تم بسیار مهمی است که شامل نجات فردی و جمعی است. خدا به نحوی فعال است که دائماً در پیچه‌های نجات را به روی قوم منتخب خود می‌گشاید. نجات در این مجموعه شامل رهایی از خطر، رهایی از بردگی، شفای بیماری، پیروزی در نبرد با دشمنان و ... است. مزامیر به کرات خدا را خدای نجات توصیف می‌کنند (نک: مزمو ۳۴: ۶، ۷: ۱۰، ۱۸: ۲۷ و غیره). مزامیر در مسیحیت نیز در شمار کتاب‌های اولیه و روزمره عبادت و دین‌ورزی بوده و طبعاً بهره‌برداری از آن، ورود مفهوم عهد عتیقی نجات به زندگی روزانه کلیسا را سبب گردیده است. اگرچه عهد جدید از معنای دنیاگرایانه نجات کمتر بهره می‌برد، اما این مفهوم در مسیحیت به مفهومی محوری و بنیادین بدل گشت، به گونه‌ای که در موارد بسیاری به جای مسیحیت، اصطلاح «راه نجات»^۷ به کار می‌رود (اعمال رسولان ۱۷: ۱۶) و بدین ترتیب مفهوم نجات با مسیحیت پیوندی ناگسستنی و گاه انحصاری می‌یابد.

آیات کتاب مقدس در باب نجات متضمن دو روایت است که از هر دو روایت تفکری انحصارگرایانه از نجات به ذهن متبادر می‌گردد. روایت نخست خدا را خالق جهان و انسان می‌داند و اینکه خدا انسان را به صورت خویش آفریده است. دومین روایت، تجسد مسیح و مشارکت او در هویت انسانی‌اش با ما است. اما درک این امر که چگونه این دو روایت، به دیدگاهی انحصارگرایانه در امر نجات می‌انجامد، بررسی خاستگاه‌های آن در کتاب مقدس را ضرورت می‌بخشد.

انحصارگرایی در عهد عتیق: در عهد عتیق، با دو نگرش اصلی در قوم بنی‌اسرائیل

1. religions with nature and well-being of earthly life.
2. religions of salvation
3. other- worldly oriented
4. Prophetic
5. liturgical
6. Sapiential
7. the way of salvation

روبرو هستیم که رابطه میان این قوم با خدا و دیگر اقوام را تعیین می‌کند. خدا در سفر پیدایش (۳۳:۲۰) تحت عنوان «ایل، خدای اسرائیل» نامیده می‌شود [21, p., 23]. بعدها در جریان آزادی بنی‌اسرائیل از مصر، از «خدای اسرائیل» به عنوان خدای مخالف با بیگانگان یاد شده است [25, p., 42-43]. خدای اسرائیل می‌گوید: «قوم مرا رها کن تا برای من در صحرا عید نگاه دارند» (خروج ۵:۱). در اینجا به کارگیری لفظ «قوم من» دلالت بر این معنا دارد که اسرائیل قوم برگزیده خداست و با این قوم عهد بسته است (تثنیه ۵:۲). این علاقه ویژه خدا به اسرائیل است که منجر به انتخاب اسرائیل از میان بسیاری از ملت‌ها شده است (تثنیه ۸-۶: ۷). بنابراین یهوه فقط خدای قوم اسرائیل است و ناظر بر مرارت‌ها و آلامی است که این قوم متحمل شده است. او بنی‌اسرائیل را برگزیده و فارغ از سرنوشت دیگر اقوام، در پی نجات این قوم است. این انتخاب، رابطه ویژه‌ای را میان یهوه و اسرائیل رقم می‌زند و این رابطه با کمک‌های مختلف او به اسرائیل تقویت می‌شود. این تجربیات، آن‌ها را به پرستش یهوه به عنوان خدای قوم اسرائیل سوق می‌دهد (پادشاهان ۲، ۴۱-۲۴: ۱۷) و قدرت یهوه در مقابل خدایان سایر ملت‌ها قرار می‌گیرد و همین امر سبب می‌شود تا قوم بنی‌اسرائیل خدایان سایر اقوام را خدایانی فرودست و بی‌قدرت دانسته و دیگر سنت‌های دینی را فاقد اصالت بدانند.

اگرچه در عهد عتیق تا اندازه‌ای آمیختگی فرهنگ و شیوه عبادت غیر یهودی وجود دارد، با این حال همه جا تأکید بر شکل عبادت یهودی است و سنت‌ها و فرهنگ‌های دیگر خوار شمرده می‌شوند. دین اسرائیل از همان ابتدا دینی قومی و تداعی‌کننده انحصارگرایی بوده است [12, p., 15].

انحصارگرایی در عهد جدید: سنت یهود از سوی عیسی معتبر شمرده شده و با ظهور او ادامه می‌یابد. عیسی می‌گوید: «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم، نیامده‌ام تا باطل نمایم، بلکه تا تمام کنم» (متی ۵:۱۷) و این گونه است که عیسی مبانی ایمان یهود را تأیید می‌کند. سنن یهود در عیسی تحقق می‌یابند، هرچند بدیهی است که عیسی در مواردی از این سنت عدول نموده و حتی برخلاف قانون سبت عمل کرد و چنین آموخت که یهودیان بهتر از غیر یهودیان نیستند (مرقس ۱۴-۱: ۱۲)، اما علاقه عیسی به یهودیان نیز قابل توجه است. در ادامه ایمان یهودی و در تحقق سنت و شریعت و کتب انبیای یهود، هر آنچه که عهد عتیق فاقد آن است، در عیسی کامل می‌شود.

انحصارگرایی در عهد جدید با عیسی متجلی شده است. عیسی در انجیل یوحنا (۱۴:۶) خود را تنها طریق رسیدن به خدا معرفی می‌کند: «من راه و راستی و حیات

هستم، هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید». او بیان می‌دارد: «... جدا از من، هیچ نمی‌توانید کرد» (یوحنا ۵:۱۵) بدین ترتیب عهد جدید می‌آموزد که عیسی مسیح تنها منجی جهان است. در اعمال رسولان می‌خوانیم: «در هیچ کس غیر از او نجات نیست، زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان می‌باید ما نجات یابیم» (۴:۱۲) «خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد» (یوحنا ۳:۱۷) و بر اساس همین تفکر است که برای بیش از صدها سال کلیسای کاتولیک اعلام کرد که خارج از کلیسا - به عنوان جسم مسیح - هیچ نجاتی وجود ندارد [13, p., 117]. چرا که پس از عیسی، پیام انجیل نیاز به واعظی دارد تا آن را به گوش جهانیان برساند (رساله به رومیان ۱۰:۱۴)، این امر بدون اقدام کلیسا و مؤمنان به‌عنوان سفیرانش در این جهان، به انجام نخواهد رسید (رساله دوم به قرنتیان ۵:۲۰). از این رو کلیسا بدن مسیح است (رساله اول به قرنتیان ۱۲:۲۷، رساله به رومیان ۵:۱۲) و مسیح به آن‌ها دعوت به انجیل را تا پایان زمین مأموریت داده است. هنوز نیز اکثر کاتولیک‌ها بر این باورند که نجات تنها از طریق کلیسا میسر است و تنها آنانند که نجات می‌یابند. غالب پروتستان‌ها نیز معتقدند که نجات نه از طریق عمل نیک، بلکه از طریق فیض الهی و به واسطه عیسی مسیح حاصل می‌شود. از دیدگاه آنان، رهروان دیگر ادیان راه به نجات نمی‌برند، زیرا میان ماهیت این ادیان و مسیحیت تفاوت وجود دارد [18, p., 78]. تفکر انحصارگرایی در الهیات جدید مسیحی نیز رخ می‌نماید و بنا به ادعای متفکرین، چهره‌هایی چون بارت این دیدگاه را نمایندگی می‌کنند.

۳. بارت، نماینده تفکر انحصارگرا از نگاه متفکرین

جان هیک از بارت نقل قول می‌کند که: «این امتیاز مسیحیت است که به تنهایی مأموریت و اقتدار دارد تا دین تبلیغی باشد، یعنی با خودباوری در مواجهه با عالم ادیان، می‌تواند به مثابه دینی راستین در جهت دعوت و به چالش کشیدن سایر ادیان در ترک مسیرشان و گام نهادن در طریق مسیحی وارد شود» [17, p., 357]. به نظر می‌رسد که این بیان، وجه انحصارگرایی بارت را تأیید می‌کند. هیک با این اعتقاد که الهیات مسیحی درباره ادیان به نوعی انقلاب کپرنیکی یا «پارادایم تغییر جهت از الگویی مسیحیت‌محور یا عیسی‌محور به سوی الگویی خدامحور» نیاز دارد، بارت را متألهی با محوریت فکر مسیحی و شخص عیسی توصیف می‌کند که یادآور نوعی «الهیات بطلمیوسی» است [Ibid. p., 18].

بارت معتقد است که: «دین مسیحی، دین حق است ...» [5, 326] و این در ظاهر همان مسیحیت محوری‌ای است که به گفته جان‌هیک نیازمند انقلاب کپرنیکی است. اما توجیه این مسیحیت محوری در دیدگاه بارت، در تعارض او با مفهوم و معنای دین نهفته است. تعارض او با دین - که آن را کلمه انسان به شمار می‌آورد - تعارض با انسان محوری‌ای است که او آن را محصول الهیات لیبرال قرن نوزدهم می‌داند. از دیدگاه او پایه و اساس همه ادیان، تبلیغ بی‌ایمانی است. او این بی‌ایمانی را مخالفت با وحی الهی می‌داند که در ادیان دیگر نیز شایع است [18, p., 84]. او معتقد است که «دین چیزی ارائه نمی‌دهد، خدا همه چیز را انجام می‌دهد» [Ibid, p., 85] و هیچ دینی از جمله مسیحیت، به خودی خود حقیقی نیست. او در کتاب دگماهای کلیسا می‌نویسد: «ما تنها در مفهومی که از «گناهکار آمرزیده شده» سخن می‌گوییم، می‌توانیم از «دین راستین» صحبت کنیم، ... هیچ دینی حقیقی نیست و تنها می‌تواند حقیقی بشود ... همان‌گونه که انسان از سوی مرجعی بیرونی آمرزیده می‌شود، دین نیز همانند انسان آمرزیده شده، مخلوق فیض است. اما فیض، مکاشفه الهی است و هیچ دینی پیش از آن نمی‌تواند دینی حقیقی باشد» [5, 350]. او ادعا می‌کند که تنها دین مسیحیت است که حقیقت دارد و آن را «دین راستین» می‌نامد، زیرا مکاشفه الهی تنها در مسیحیت صورت پذیرفته است و تنها در مسیحیت است که خدا در قالب پسر خویش خود را آشکار نموده است. از این رو «طریق مسیحیت»، اعتماد بر کلمه خدا است و نه بر کلمه انسان و طریق ایمانی است که به سوی فیض الهی گشوده است.

البته به نظر می‌رسد که مسیح محوری بنیادینی نیز در تفکر بارت وجود دارد، چرا که او معتقد است که عیسای ناصری، موضوع اصلی است و اوست که همه معانی مربوط به امر متعال به او بازمی‌گردد [3, p., 96] و معتقد است که مسیحیت، قابلیت آمرزیدگی خود را از نام عیسی مسیح دارد و نه از هیچ چیز دیگر. اما از طرفی بیان می‌کند که اگر مسیحیت خود را به جای خدا، متجلی در عیسی مسیح اعلام کند، قابلیت آمرزیدگی خود را از دست می‌دهد و ادامه می‌دهد: «اینگونه نیست که فرد یا گروهی از انسان‌ها تنبیه شوند، بلکه خود خداوند از طرف همگی انسان‌ها تنبیه می‌شود که این می‌تواند دلیلی بر مزیت و برتری مسیحیت و شکوه مواضع این دین باشد و از آنجا که این فروغ و شکوه را از خود ندارد، هیچ‌کس نمی‌تواند آن را از مسیحیت بگیرد» [Ibid, 325-326]. بدین ترتیب با این بیان او که خدا خود را برای گناه نوع انسان فدیہ قرار داده است،

آشکار می‌شود که مسیح‌محوری بارت، نوعی خدامحوری است و از سویی از آنجا که به عقیده او فدیة شدن خداوند تنها در مسیحیت رخ نموده و ماهیت آن را از سایر ادیان متمایز ساخته است، در نتیجه حتی مسیحیت‌محوری بارت نیز تحت محوریت خدا و هم‌سطح آن شکل می‌گیرد.

البته بارت در شرح دیدگاه‌های خود با تعیین فرضیات متفاوت پیش می‌رود و همین امر است که برداشت‌هایی متفاوت و گاه متناقض از نگرش او را شکل می‌دهد. ماسون معتقد است که بارت به اشتباه انحصارگرا تلقی می‌شود، زیرا بارت استدلال کرده است که خدا نجات‌دهنده است و تمامی انسان‌ها نجات می‌یابند و عیسی به مثابه منجی، نوری مسلم است که این حقیقت در آن دیده می‌شود و معیاری برای شناخت نجات الهی همگانی است، اما بارت تأکید می‌کند که مسیحیان مکلف‌اند که این نجات را در عیسی بدانند [20, p., 433]. پُل اس. چانگ^۱ می‌گوید: «کارل بارت مدتهاست که در بافت درون‌دینی در نگرش خود درباره ادیان غیرمسیحی، مانند یک الهیدان سنت‌گرای انجیلی وفادار در نظر گرفته شده است» [9, p., 211]. برخی نیز استدلال می‌کنند که به عقیده بارت، بدون مسیحیت نیز نجات وجود خواهد داشت و الهیات او نشان می‌دهد که همه ادیان به یک اندازه مهم هستند، خواه مسیحی و خواه غیرمسیحی، از طریق مسیح به خدا نزدیک شده‌اند [Ibid, p., 220].

۴. آموزه مصالحه و ارتباط آن با نجات‌شناسی از نگاه بارت

شاید بتوان گفت که تمامی الهیات بارت از بخش اصلی آموزه مصالحه نشأت می‌گیرد. بارت می‌گوید: الهیدان در اینجا «در مرکز کل دانش مسیحی قرار دارد. شکست در اینجا، شکست در تمامی نقاط دیگر است و گام نهادن در مسیر صحیح این آموزه، عدم اشتباه در تمامی جوانب دیگر را در پی خواهد داشت» [6, p., ix]. از طرفی همان‌گونه که پیش از این ذکر شد دیدگاه نجات‌شناسی بارت بخشی از آموزه جامع و پیچیده مصالحه را تشکیل می‌دهد. بارت مصالحه را به‌عنوان «تحقق میثاق میان خدا و انسان» تعریف می‌کند. دوستی اصیلی که در ابتدا میان خدا و انسان شکل گرفت و گسسته شد، اکنون از طریق مسیح اعاده می‌شود. او تمام فرایند مصالحه از ابتدا تا پایان را برای حفظ، اعاده و تقویت «مصالحه در مواجهه با عنصری که سبب اختلال،

1. Paul S. Chung

انقطاع و شکست شده است»، به عنوان گوشه‌ای از تلاش صورت گرفته از جانب خدا می‌داند. میثاق مصالحه برای او، تحقق عهدی است که خدا با اسرائیل برقرار کرد؛ از این رو «عیسی مسیح، کلمه و عمل عهد ابدی است». او عیسی را منجی می‌داند، چرا که به تنهایی عمل مصالحه میان انسان و خدا را کامل کرد و برای عهد شکسته شده، کفاره شد. بنابراین رابطه تنگاتنگ و در هم تنیده‌ای میان مصالحه و نجات وجود دارد که اهمیت بررسی نجات‌شناسی در کل نظام آموزه مصالحه را نشان می‌دهد.

اما ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا سخن گفتن از «نجات‌شناسی بارت» صحیح است؟ زیرا هیچ بخشی از دگماهای بارت، عنوان «نجات‌شناسی» ندارد و در موارد معدودی که این واژه استعمال می‌شود، معمولاً شامل رد مفهوم سنتی این واژه است. اما توجه بدین نکته ضروری است که در نوشته‌های بارت به مفهوم نجات با اصطلاحات رایجی همچون آرمزیدگی^۱، تقدیس^۲، دعوت^۳ و همچنین ایمان^۴، عشق^۵ و امید^۶ پرداخته شده است. آموزه گسترده مصالحه بارت شامل دو بخش است که نجات‌شناسی عینی^۷ (آرمزیدگی، تقدیس، دعوت) و نجات‌شناسی ذهنی^۸ (ایمان، عشق، امید) نام دارد.

۴-۱: نجات‌شناسی عینی بارت

مسیح‌شناسی که اولین بخش اصلی از هر فصل جلد چهارم کتاب دگماهای کلیسا را تشکیل می‌دهد، بخش محوری هر مرحله است. ارتباط میان نجات‌شناسی و مسیح‌شناسی، اشاره روشن چشم‌گیری از رویکرد «مسیح‌محوری» کارل بارت را دربردارد. مک دنیس^۹ می‌گوید: «عیسی، کلید فهم تمامی آموزه‌ها^{۱۰} و به‌ویژه آموزه مصالحه^{۱۱} است» و به بارت نیز تأکید می‌کند که «در تمامی ابعاد و اجزای این آموزه، عیسی مسیح آغاز، میانه و پایان است». بارت نیز به درستی درمی‌یابد که: «مصالحه، به مثابه مسیح‌شناسی است» و «مسیح‌شناسی و نجات‌شناسی به یکدیگر وابسته‌اند»

1. justification
2. sanctification
3. calling
4. faith
5. love
6. hope
7. objective soteriology
8. subjective soteriology
9. Mack Dennis
10. Dogmatics
11. doctrine of reconciliation

[22, p., 239]. خطوط اصلی مسیح‌شناسی بارت، بر رابطه آن با نجات‌شناسی او اشاره دارد. بارت در ابتدا از عیسی‌مسیح به مثابه «خدای صرف» سخن می‌گوید. این به معنای کاهش مرتبه متعالی خدا است. این جنبه از مسیح‌شناسی به آمرزیدگی انسان مربوط می‌شود. سپس او از عیسی‌مسیح به مثابه «انسان صرف» سخن می‌گوید، که به معنای «موضع» تعالی‌بخشی انسان است. این جنبه از مسیح‌شناسی با تقدیس انسان مطابقت دارد. در نهایت بارت از عیسی‌مسیح به مثابه «خدا - انسان» سخن می‌گوید. عنصر عینی نهایی در این جنبه از مسیح‌شناسی، با نجات‌شناسی و دعوت مطابقت دارد.

بارت نیاز به آمرزیدگی را به روش زیر تبیین می‌کند: «انسان با انجام گناه، دچار لغزش می‌شود. او به ذات نیکی که به او عطا شده است، بی‌حرمتی می‌کند و از فیضی که به او داده شده، محروم می‌شود. موجودیت او و موضع او به عنوان شریک عهد خدا به خطر می‌افتد، زیرا او به عنوان گناهکار، دیگر حقی ندارد. اما خداوند از مرتبه متعالی خویش تا سطح انسان نزول می‌کند و فدیۀ انسان می‌شود و راه آمرزیدگی او را هموار می‌سازد. واضح است آمرزیدگی‌ای که بارت از آن سخن می‌گوید، با نزول مرتبه متعالی خدا انطباق دارد که یک‌بار و برای همه انسان‌ها اتفاق می‌افتد. به اعتقاد بارت، این آمرزیدگی مربوط به همه انسان‌هاست و هیچ‌گونه انکاری در اظهار جهان‌شمولی در این ارتباط وجود ندارد.» [6, p., 528]. در انجیل یوحنا (۱۰:۲۲) نیز گفتگوی میان عیسی و فریسیان به تصویر کشیده می‌شود که طی آن عیسی پیش از سنگسار شدن آشکارا بیان می‌کند: «من و پدر یکی هستیم» (یوحنا ۱۰:۳۰). خاستگاه این تفکر را می‌توان در مزمو (۸۲:۶) جستجو کرد: «من گفتم که شما خدایانید ...». عیسی با ارجاع به این مزمو بر آن است تا ثابت کند که وعده خدا به انسان‌ها مبنی بر خدا بودنشان هنوز به اعتبار خود باقیست و انسان آلوده به گناه هنوز نیز این امکان را دارد که با پاکی از گناهان، خداگونه شود. علاوه بر این او تشریح می‌کند که اگر خدا تمامی افراد مخاطب وعده خود را خدا می‌خواند، به معنی امکان نجات برای همه است، یعنی وعده الهی برای تمامی انسان‌هاست [7, 251-252]. بارت معتقد است: «عمل فدیۀ - فرایند سمبلیک تبدیل انسان به خدا - برای همه انجام شد. ... داوری و هدایت و عهد خدا بر همه مشخص شده است. به همین ترتیب، به‌طور عینی، همه آمرزیده، تقدیس شده و دعوت شده هستند ...» [6, p., 148].

فدیۀ شدن خداوند تنها متضمن نزول مرتبه الهی به مرتبه انسانی و امکان نجات انسان‌ها نبود، بلکه رویه دیگری هم داشت و آن تقدیس و تعالی‌بخشی انسان است. بارت

می‌گوید: «این تنها شامل آمرزیدگی انسان نیست، بلکه شامل اصل الهیاتی تقدیس نیز هست که به گونه‌ای جدا ناشدنی با آمرزیدگی او همراه است، یعنی در حقیقت همان‌گونه که او در مخالفت با گناه انسان، به انسان تبدیل می‌شود، در مخالفت با گناه انسان، انسان را نیز به خودش تبدیل می‌کند. مصالحه انسان با خدا نیز بدین شکل صورت می‌گیرد که او فردی را به عنوان انسانی جدید و در شکل جدیدی از هم‌پیمانی وفادار معرفی کرده است که از او خشنود است و به زبان او تقدیس می‌شود» [4, p., 499] تقدیس متضمن امری کاملاً متفاوت است که خدا با قدرت خود، آن را در انسان جاری می‌سازد و وی را برای خدمت به خود، متمایل و آماده می‌سازد» [Ibid, p., 503] و بدین ترتیب تمامی انسان‌ها به واسطه فعل تقدیس، این امکان را می‌یابند که در پیوند با مسیح خداگونه شوند.

باید به یاد داشته باشیم که آمرزیدگی و تقدیس، نتیجه فرعی دو فرضیه مسیح‌شناسی اولیه هستند. عمل الهی حرکت رو به پایین و رو به بالای عیسی مسیح، یعنی داوری الهی و هدایت الهی، آمرزیدگی و تقدیس انسان را در بر دارد. آمرزیدگی و تقدیس «باید دو جنبه متفاوت رویداد واحدی از نجات در نظر گرفته شوند» [Ibid]. این دو جنبه با کاهش مرتبه متعالی خدا و تعالی‌بخشی انسان مطابقت دارد. آن‌ها به گونه‌ای جدایی‌ناپذیر با هم هستند. آمرزیدگی و تقدیس، به وضوح دو «لحظه» مرتبط جدایی‌ناپذیر از یک رویداد نجات‌بخش هستند. بارت آن را در ساده‌ترین شکل، بدین ترتیب قرار می‌دهد: «من خدای شما خواهم بود، همان آمرزیدگی انسان است و شما امت من خواهید بود، همان تقدیس اوست» [4, p. 499]. بنابراین به طور موازی در این رویداد واحد، آمرزیدگی بیشتر به خدا و تقدیس، بیشتر به نوع انسان مربوط است. مسیح «آنچه را که برای پاک کردن گناه کافی است، انجام داده است تا رابطه میان خود به عنوان خالق و مخلوقاتش را دوباره سامان دهد و مصالحه را در انسان جدید به ارمغان آورد، از این رو با او در صلح است تا انسان از مرگ بازخریده شود» [6, p., 255]. بنابراین از نقطه نظر تبدیل انسان به خدا که به طور عینی توسط خدا انجام شده است، تقدیس با مصالحه در ارتباط است. این تقدس که بارت هدف ملاحظاتی خود قرار می‌دهد، با تعالی‌بخشی عیسای انسان به انجام رسید و در حال حاضر نیز در حوزه خود، جهان‌شمول در نظر گرفته می‌شود. نه تنها حکم خدا، بلکه هدایت یا تقدیس او بر همه آشکار شده است و بدین ترتیب همه تقدیس شده و آمرزیده هستند.

۴-۲: نجات‌شناسی ذهنی بارت

برخلاف شلایرماخر که آگاهی دینی برای او، اولین و مهم‌ترین امر است، جایگاه آن برای بارت نه تنها آخرین، بلکه کم‌اهمیت‌ترین است. در تلقی بارت از مصالحه، موضوعاتی مانند ایمان، عشق و امید آخرین موضوعاتی هستند که مورد بحث قرار می‌گیرند. ایمان و عشق، به نجات‌شناسی ذهنی یا روانی وابسته‌اند و این همان چیزی است که بارت در ابتدا به عنوان آموزیدگی و تقدس از آن سخن گفته و در تمایز از نجات‌شناسی عینی، به‌عنوان امری ادراکی یا معرفت‌شناختی به آن اشاره می‌کند. در نجات‌شناسی ذهنی، ایمان مهم‌ترین نقش را ایفا می‌کند، چرا که فرد، با خلوص، از آنچه که روی داده است - یعنی وجاهت و آموزیدگی - آگاهی یافته و آن را تصدیق می‌کند. از عشق و امید نیز، به‌عنوان پذیرش هدایت خدا و قبول دعوت او یاد می‌شود.

از دیدگاه بارت، ایمان عملی انسانی است که عیسی مسیح هدف و مبنای آن است و با اعطای رحمت خدا به‌عنوان اساس قدرت و آموزیدگی فرد گناهکار مطابقت دارد. تنها پاسخی که انسان باید در مقابل این همه کاری که خدا می‌کند، انجام دهد، «پاسخی ساده و صریح است: او باید کسی که به‌سوی او می‌آید و چیزی که در او و به‌وسیله او اعطا می‌شود را بپذیرد و همچون کودکان، اعتمادی بی‌قیدوشرط داشته باشد که خدا از آن اوست و پیوسته رو به سوی این حقیقت داشته باشد که به یقین می‌تواند فرزند شایسته‌ای برای خدا باشد.

بارت مجدداً خود را در کانال الهیات مسیحی قرار می‌دهد و روایت آموزیدگی و تقدس را در دهلیز ایمان مسیحی دنبال می‌کند. در «عیسای انسان است که آشتی جهان با خدا اتفاق افتاده است. اینکه خدا در عیسی مسیح جهان را با خود آشتی داده است، نه تنها در مورد هر فرد مسیحی صادق است، بلکه در تجربه شخصی او تجلی می‌یابد. در واقع زندگی در پیوند با عیسی مسیح - در مسیح و با مسیح - به او اعطا می‌شود. بدین ترتیب او سهم ویژه خود را در آشتی‌ای که در عیسی مسیح اتفاق افتاده، دریافت کرده است» [4, 727-728]. بارت معتقد است که مسیحیت به‌طور کامل این دریافت و عمل ایمان را در خود دارد و دریافت فیض و آموزیدگی به‌طور کامل در تجربه فرد مسیحی و در پیوند او با مسیح رخ می‌دهد. استفاده از واژه «به‌طور کامل»، مجاز است، اما نباید آن را به‌معنای «منحصراً» به‌کار برد، زیرا عنصر «عشق» بعلاوه عنصر سوم «امید» نیز در مسیحیت وجود دارند، بدین ترتیب همان‌گونه که ایمان شامل پذیرش است،

عشق شامل فداکاری است. این عشق با عمل شاهانه عیسی مسیح مطابقت دارد «او به مثابه انسانی مانند خود ما و در میان ما، در عملی که هدف آن خدمت به انسان است، تعالی یافته تا خداوندگار شود و بدین لحاظ خود را آشکار می‌کند تا انسان گناهکاری که در گناه خود سست و سیه‌روز است، در قدرت خدا تعالی یابد» [Ibid., 729].

۵. نجات‌شناسی بارت

بارت بار دیگر با تأملی بر عهد جدید از نجات تمامی انسان‌ها سخن می‌گوید. بر اساس رساله اول پولس به تیمائوس (۲:۴) تمامی انسان‌ها نجات می‌یابند، اما مطابق با آنچه در انجیل لوقا (۱۳:۲۴) آمده است، برخی نیز از نجات محرومند [19, p., 57]. در رساله به رومیان (۳:۲۳-۲۴) نیز آمده است که نجات، تنها از طریق عیسی مسیح صورت می‌پذیرد. آیا مطابق با آنچه که در رساله به تیمائوس آمده می‌توان گفت که همه انسان‌ها از پیش نجات یافته‌اند و به این اعتبار مجاز به ارتکاب اشتباه هستند؟ آیا با در نظر گرفتن پیروان سایر ادیان است که در انجیل لوقا، از امکان عدم نجات برخی سخن به میان رفته است؟ بارت معتقد است که مصالحه طریقی است که نجات همگانی را در پی خواهد داشت [5, p., 64]. به عقیده متفکرین، او این دیدگاه را پس از جنگ جهانی دوم مطرح ساخت تا نشان دهد که نه تنها ابیونیت‌ها، بلکه تمامی آلمان‌ها (مراد مسیحیان غیریهودی است) نیز مشمول رحمت الهی هستند و هدف وی، دستیابی به مصالحه میان تمامی انسان‌ها صرف‌نظر از دین، نژاد و قومیت بوده است. هر چند بنا به گفته تام گریگز^۱ این تفکر، راه به جایی نخواهد برد [14, p., 197]، اما به نظر می‌رسد که بتوان این دیدگاه را در جهت هم‌زیستی مسالمت‌آمیز ادیان به کار برد.

الهیات جدید پروتستان، در مواجهه با پرسش از جزئیات انتخاب خدا برای نجات انسان، سه احتمال اساسی را تعیین کرده است: ۱. گزینش پیشینی مبنی بر نجات یا عدم نجات انسان ۲. اصل عمومیت (رستگاری تمامی انسان‌ها) ۳. نجات بر مبنای امکان وجود. از میان پژوهشگران تنها جوزف بتیس^۲ (۱۹۶۷) است که دیدگاه بارت در این باره را به‌طور ملموس تشریح می‌کند. او معتقد است که بارت یکی از این سه دیدگاه را پذیرفته و دو دیدگاه اول را رد کرده است. بارت این تفکر را نمی‌پذیرد که تمامی انسان‌ها از پیش نجات یافته‌اند [8, p., 424]. همچنین او معتقد است با وجود امکان

1. Tom Greggs

2. Joseph Bettis

عمومیت نجات از سوی خدا، تمامی انسان‌ها از آن برخوردار نمی‌شوند. بتیس دو دلیل را برای رد عمومیت نجات از سوی بارت عنوان می‌کند: نخست آنکه پذیرش نجات مبتنی بر این دیدگاه است که عشق خدا واقعی است، در نتیجه افراد به واسطه عشق الهی نجات می‌یابند [Ibid, p., 436]، اما برای بارت قابل قبول نیست که خداوند برای اثبات حقیقی بودن عشقش، تمامی انسان‌ها را نجات بخشد. دلیل دوم آن است که آموزه عمومیت بدین معنا نیست که خداوند تمامی انسان‌ها را قادر می‌سازد تا امکان وجودشان مهیا شود و همه آن‌ها را نجات می‌دهد [Ibid]، بلکه این امکان به معنای پذیرش اراده خداوند به عنوان مبنای عمل و متابعت از آن است. بنابراین نجات‌یافتگی از دیدگاه بارت بدین معناست که امکان و فرصت عمل بر طبق اراده الهی برای تمامی انسان‌ها میسر است، اما از آنجا که فعل بسیاری از انسان‌ها در تطابق با اراده الهی قرار ندارد، می‌توان نتیجه گرفت که نجات شامل حال تمامی آن‌ها نخواهد شد و بدین ترتیب بارت عمومیت نجات را رد کرده و بر این عقیده است که تمامی انسان‌ها دریافت‌کنندگان فیض و نجات الهی نبوده و نیستند. بارت این امکان را نیز نمی‌پذیرد که تنها کسانی که به صورت ارادی طریق ایمان را انتخاب نموده و به خدا باور دارند، نجات می‌یابند و دیگران به دلیل خشم خداوند و عدالت او، مغضوب در گاه الهی‌اند [Ibid, p., 425]. او حتی نجات‌یافتگی تمامی این افراد را رد می‌کند.

بنابراین دریافت‌کنندگان فیض و نجات الهی، نه تمامی انسان‌ها هستند و نه کسانی که آگاهانه راه ایمان به خدا را می‌پویند، بلکه تمامی انسان‌ها با نظر به امکان موجودیتشان مخاطبین این نجات هستند. اما پیش از این، بیان شد که به عقیده بارت همه انسان‌ها مشمول نجات الهی نیستند. بنابراین در اینجا پرسش مهمی شکل می‌گیرد و آن اینکه وجه تمایز این دو پیش‌فرض چیست: الف. تمامی انسان‌ها (به صرف انسان بودنشان)، مخاطبین نجات الهی هستند ب. تمامی انسان‌ها با نظر به امکان موجودیتشان مخاطبین این نجات هستند.

دو تحلیل ارائه شده از پیش‌فرض نخست به شرح زیر است:

الف - ۱: با توجه به اینکه بارت نجات‌یافتگی تمامی انسان‌ها به صرف انسان بودنشان را نمی‌پذیرد، بنابراین به دنبال آن است تا با در نظر گرفتن پیش‌فرض الف، به نتایج منفی دست یابد تا از تناقض به اثبات برسد. بارت تلاش می‌کند تا «انسان بودن» را به مثابه یک مفهوم و دریافت مورد توجه قرار دهد [6, p., 51]. او در ابتدا - برخلاف عقیده

خود - فرض می‌کند که نجات تمامی انسان‌ها به صرف انسان بودن اتفاق بیفتد. اگر این پیش‌فرض به نتایج نادرست منتهی شود، ثابت خواهد شد که فرض اولیه نادرست بوده است. او پس از در نظر گرفتن صحت این پیش‌فرض، بیان می‌دارد که تمامی کسانی که صرفاً انسان هستند، می‌توانند با مفهوم «انسان» شناخته شوند. در نتیجه عیسی مسیح نیز که می‌تواند با مفهوم «انسان» شناخته شود، مشمول نجات و رحمت الهی است. بدین ترتیب بارت عیسی مسیح را مشمول مشخص شده با یک مفهوم تفسیر می‌کند. آیا با وجود اینکه عیسی صورتی زمینی و عینی یافت، می‌توان گفت که عیسی همانند امری دنیوی است که تحت یک مفهوم، شناخته و ادراک شود؟ به یقین او همچون شیئی مادی و دنیوی موضوع شناخت قرار نمی‌گیرد و حتی با نظر به انسان بودنش و به عنوان انسانی در میان دیگر انسان‌ها، از تمامی چیزهایی که شیئیت محض دارند، متفاوت است [4, p., 50].

از طرفی وجود عیسی مسیح به عنوان یک انسان، بدین معنی است که وجود او در زمان و فضایی خاص و تحت تأثیر عوامل روان‌شناختی، بیولوژیکی و ... قرار دارد که ناظر بر بُعد تاریخی حدوث مسیح است که او را تحت مفهومی محدودتر قرار می‌دهد [Ibid, p., 35]. در نتیجه عیسی مسیح تنها به عنوان یک انسان وجود دارد و نه وجودی به مثابه خدا. اما بارت معتقد است «خدا خودش مکشوف شده است و طبیعت و نوع انسانی خود را در پسرش سرشته است، ... خدا خود در پسر خویش به این دنیا آمد و به مثابه یکی از ما، او میهمانی است که به این جهان گام نهاده است» [Ibid, p., 51]. از طرفی اگر عیسی مسیح، نه به مثابه خدا و تنها به عنوان یک انسان و تحت تأثیر عوامل مختلف در نظر گرفته شود، می‌توان نتیجه گرفت که او اکنون با هیچ‌یک از دیگر انسان‌ها به طور مستقیم ارتباط ندارد، زیرا او تنها در طول حیات خود می‌توانسته با افراد در ارتباط باشد و اکنون انسان‌ها تنها می‌توانند از طریق احساساتی خاص با آگاهی عیسی یا با فعل گذشته او به عنوان اصلی اخلاقی ارتباط برقرار کنند که این ارتباط می‌تواند در افراد مختلف دارای شدت و ضعف باشد. اما بارت معتقد است که عیسی مسیح کسی است که وجود او به عنوان یک امکان، موجب تعیین موجودات دیگر شده و وجود دیگران - برای همیشه - تحت تأثیر وجود او قرار گرفته است [Ibid, p., 36].

بنابراین بارت در تحلیل نخست با فرض اینکه تمامی انسان‌ها به صرف انسان بودن، مشمول نجات الهی هستند، به تالی‌های نادرست می‌رسد که عدم صدق فرض اولیه را به اثبات می‌رساند.

الف-۲: با فرض دوباره امکان نجات تمامی افراد به صرف انسان بودن، تحلیلی دیگر از سوی بارت ارائه می‌شود مبنی بر اینکه تمامی انسان‌ها را با درکی مستقیم از انسان و جنس انسان مورد توجه قرار دهیم. بارت انسان را با سایر مخلوقات مقایسه می‌کند. در این نگاه هر آنچه که انسان و در ارتباط با جنس انسان است، متمایز از سایر مخلوقات در نظر گرفته می‌شود. حال اگر تمامی انسان‌ها را به صرف انسان بودن مشمول نجات الهی تصور کنیم، عیسی مسیح نیز که با ادراک مستقیم «انسان» شناخته شده است، مشمول این رحمت و نجات است. بارت می‌نویسد: «عیسی یکی از بسیار کسانی است که وجود یافت و در مقایسه با سایر مخلوقات، با تمامی هم‌نوعان خود در هستی انسانی و جوهر و ذات و نوع، فعلیت داشت، اما این فرد در مقایسه با سایر انسان‌ها، چه کسی بوده و هست» [Ibid, p., 48]. از طرفی بارت وجود عیسی را بدین‌گونه تشریح می‌کند: «عیسی مسیح به‌عنوان فردی انسانی و نه به مثابه واحد وجود یافت، اما هم‌زمان به‌عنوان پسر خدا، وجود فردی خود را حفظ کرد» [Ibid]. این بدان معناست که عیسی مسیح متعلق به جنس «انسان» و متمایز از سایر مخلوقات به رسمیت شناخته شده است، بنابراین او به‌عنوان فردی انسانی وجود دارد تا کیفیت لازم برای جنس انسان را حفظ کند که این ویژگی در تمامی انسان‌ها مشترک و با هیچ عامل بیرونی نظیر رنگ پوست و اندام و ... در ارتباط نیست. اما در عین حال او به‌عنوان خدا، تحت مفهوم انسان قرار دارد.

حال اگر عیسی مسیح را به‌عنوان انسان در نظر بگیریم، بدین معنا خواهد بود که عیسی مسیح تنها انسانی است که بعد از مرگ خویش رستاخیز نمود و به آسمان صعود کرد و در نتیجه با هیچ‌یک از وجودهای انسانی در ارتباط نیست [Ibid]. زیرا او همانند سایر انسان‌ها وجود یافت و پس از عروج خود نمی‌تواند با سایرین در ارتباط باشد. در عین حال اشتراک ویژگی‌های او به‌عنوان یک انسان با سایر انسان‌ها این نتیجه را به‌دست می‌دهد که تنها عیسی مسیح نیست که از مرگ خود رستاخیز یافته و به آسمان عروج نموده و سایر انسان‌ها نیز در این ویژگی با او مشترک هستند. از این رو وجود عیسی، الگویی خاص و هدفی نهایی برای سایر انسان‌ها نیست و صرفاً واسطه و ابزاری برای اشاعه فیض الهی است و این اثر بدون وجود عیسی مسیح از طریق واسطه‌های دیگر نیز می‌تواند به انسان‌ها برسد، زیرا سایر انسان‌ها نیز در این ویژگی با او مشترک‌اند [Ibid, p., 36-37]. بنابراین در اینجا نیز رسیدن به تالی نادرست، عدم صدق فرض اولیه را به اثبات می‌رساند.

ب. حال این پیش‌فرض را در نظر می‌گیریم که تمامی انسان‌ها با نظر به امکان موجودیتشان مشمول نجات الهی هستند. بارت اساس این شمولیت را خواست ازلی و مؤکد خدا برای نجات نوع بشر می‌داند [Ibid, p., 34] و امکان موجودیت انسان را به معنای امکان توافق با خواست خدا و عمل در جهت فعل خدا، همسو با فیض و بخشش الهی تعریف می‌کند.

درستی این پیش‌فرض که تمامی انسان‌ها با نظر به امکان موجودیتشان مشمول نجات الهی هستند، دربردارنده این معنا خواهد بود که عیسی مسیح که به خواست خدا توانایی وجود یافته است، مشمول رحمت الهی است. بارت در کتاب دگماهای کلیسا می‌نویسد: «این امکان واقعی وجود فردی به‌طور خاص است، شخصی که نه از جانب خود، بلکه از سوی خدا برای این هدف انتخاب و مهیا شده است» [Ibid, p., 48]. این سخن بارت را می‌توان در قسمت‌های مختلف آن بدین ترتیب مورد تأمل قرار داد: در تشریح آنکه عیسی مسیح از جانب خود برای این هدف انتخاب نشده است^۱، از آنجا که بنابر تحلیل نخست که پیش از این ذکر گردید، عیسی مسیح به‌عنوان یک انسان، تحت تأثیر عوامل مختلف نیست، بارت اظهار می‌دارد که این بدان معناست که او تحت تأثیر عوامل روان‌شناختی، بیولوژیکی و ... قرار ندارد و بدین ترتیب هیچ یک از انسان‌ها نمی‌توانند با او ارتباط چهره‌به‌چهره یا احساسی یا ارتباطی مبتنی بر آگاهی داشته باشند. درباره قسمت اول سخن بارت - وجود عیسی امکان واقعی وجود فردی به‌طور خاص است - نیز با توجه به تحلیل دوم نتیجه می‌گیریم که موجودیت عیسی مسیح با ویژگی‌هایی مشترک با سایر انسان‌ها وجود نیافته است. ضمن اینکه انتخاب عیسی توسط خدا^۲ دلیلی بر این مدعا است که عیسی مسیح انسانی است که بنا به امکان موجودیت خویش، صرف‌نظر از انحراف قوم یهود و تولد از مریم، منتخب اراده ازلی الهی است. این بدان معنا است که عیسی مسیح می‌تواند صرف‌نظر از گناه مخلوقات، به دلیل خواست ازلی خدا و شرکت در عهدی مشترک با خدا و مشارکت در فعل او به‌عنوان انسان وجود یابد [Ibid, p., 47]. عیسی مسیح که به اراده الهی وجود یافته است، مشمول رحمت الهی است، از طرفی از آنجا که به‌عنوان یک موجود انسانی وجود یافته است، وجود او به‌عنوان امکان منتخب خدا و تنها انسانی که از مرگ خود رستخیز نموده و به آسمان عروج کرده، با دیگر انسان‌ها به‌طور مستقیم در ارتباط است و بدین

1. nicht druch sich selbst

2. durch Gott dazu erwählt und zubereitet

ترتیب بارت معتقد است که عیسی مسیح صرفاً یک انسان نیست، بلکه انسانی از همه انسان‌هاست که با خدا در وحدت است. او امکان و حقیقت وجودی تمامی انسان‌هاست. این امر بنا به خواست و اراده الهی در او تحقق یافته است و این وحدت معنای تغییری اساسی را در خود دارد [Ibid, p., 48 - 49].

این عقیده بارت در تبیین عمومیت خواست خدا از دو جهت قابل تفسیر است. نخست آنکه تمامی انسان‌ها مشمول رحمت الهی هستند، زیرا خدا به تمامی انسان‌ها وعده جاودانگی داده و در صدد است تا آن را از طریق حیات عیسی مسیح تحقق بخشد. از دیدگاه بارت پسر خدا برگزیده شده است تا جوهر وجودی انسان‌ها را در ظرف امکانی وجود بشری تعیین بخشیده و محقق سازد. در واقع به اعتقاد بارت شرط ارتباط با وجود عیسی، تجربه ملاقات چهره‌به‌چهره یا داشتن احساسی روحانی یا آگاهی اخلاقی نیست، بلکه آن است که خود را با تکیه بر امکان وجودی خود، در راستای تبعیت از خواست خدا در نظر بگیریم. دومین وجه از تفسیر آن است که خداوند به منظور احیاء و تعیین تمامی دیگر انسان‌ها، امکان وجود عیسی را وعده داده و تحقق می‌بخشد و به همین دلیل است که وجود او به‌عنوان یک انسان، به‌طور مستقیم بر همه انسان‌ها تأثیر می‌گذارد. صورت بشری یافتن خدا در عیسی به مثابه یک حادثه، تحقق وعده خداوند بر تغییری بنیادین و تحقق همه آن چیزی است که انسانیت ما را محقق می‌سازد. بارت وجود عیسی را به‌عنوان الگو و غایتی نهایی می‌داند تا تمامی دیگر انسان‌ها بتوانند امکان خود را مطابق با خواست خدا به کرات تحقق بخشند. اما بارت معتقد است که تمامی انسان‌ها الزاماً امکان خود را از طریق وجود عیسی تحقق نمی‌بخشند. زیرا از آنجا که تمامی انسان‌ها توسط خدا خلق می‌شوند، ممکن است که فردی بتواند امکان خود را بدون وجود عیسی محقق سازد، هرچند چنین تحقق، منطبق بر خواست خدا نیست.

نتیجه‌گیری

دو امر مهم برای بارت، ایمان به خدا و اعتقاد به عیسی مسیح به‌عنوان منجی است. او با این اعتقاد که خدا منحصرأ در دین مسیحیت، با به دوش کشیدن گناه بشر و فدیة قرار دادن خود، نجات بشر را رقم زده است، الهیاتی مسیح‌محور و مسیحیت‌محور را ارائه می‌دهد که می‌توان آن را نوعی خدامحوری به‌شمار آورد. از دیدگاه او انسان‌ها نه به صرف انسان بودن، بلکه بنابر امکان وجودی‌شان و بر مبنای وجود عیسی مسیح از نجات

برخوردار می‌شوند و عیسی غایتی ابدی است که فرصت تحقق این امکان را مطابق با اراده الهی، بارها و بارها برای تمامی انسان‌ها فراهم می‌آورد، زیرا خداوند به انسان‌ها وعده جاودانگی داده است و اراده و خواست او بر این قرار گرفته است تا وعده خود به انسان را از طریق عیسی مسیح تحقق بخشد. بارت معتقد است که فدیة الهی برای تمامی انسان‌ها انجام شد و بدین ترتیب تمامی انسان‌ها آمرزیده و دعوت شده هستند. با در نظر گرفتن این تفکر بارت، می‌توان نتیجه گرفت که بارت نجات را برای سایر ادیان توحیدی همچون اسلام و یهودیت نیز قائل است و این نقطه‌ای است که می‌تواند همزیستی مسالمت‌آمیز ادیان توحیدی را در پی داشته باشد و از بارت متألّهی مناسب دوران مدرن بسازد.

بنابر آنچه گفته شد، دیدگاه بارت را می‌توان بدین ترتیب خلاصه نمود: نخست آنکه انحصارگرایی او معرفت‌شناختی است و حقایق دین در قالب الهیات به‌عنوان دانشی انسانی، از طریق حقیقت مکاشفه خدا - عیسی مسیح - کنار نهاده می‌شوند. دوم آنکه دیدگاه نجات‌شناسانه او شمول‌گراست که مطابق با آن تمام بشریت از نجات خدا برخوردار می‌شوند. این نجات یک بار و برای همه از طریق عیسی مسیح به انجام رسیده است.

منابع

- [۱]. کتاب مقدس (۱۹۳۲). ترجمه از زبان‌های عبرانی و کلدانی و یونانی، طبع دارالسلطنه لندن.
- [2]. Barth, Karl (1975). *Church Dogmatics I/1, The Doctrine of the Word of God*, 2d ed., trans. G. W. Bromiley (Edinburgh: T & T Clark).
- [3]. ----- (1968). *The Epistle to the Romans*, trans. Edwyn C. Hoskins, New York, Oxford University Press.
- [4]. ----- (1967). *Church Dogmatics, Vol. 4, The Doctrine of Reconciliation, Vol 4/2*, ed. G. W. Bromiley and T. F. Torrance. trans. G. W. Bromiley, New York.
- [5]. ----- (1960). *Church Dogmatics, I/2* (Edinburgh: T&T Clark).
- [6].----- (1956). *Church Dogmatics. vol. 4, The Doctrine of Reconciliation. vol. 4.1*, ed. G. W. Bromiley and T. F. Torrance. trans. G. W. Bromiley (Edinburgh: T&T Clark).
- [7]. Benz, Ernst; Keele, Alan F (2005). "Imago dei: Man as the Image of God", Review of Books on the Book of Mormon, 1989-2011: Vol. 17: No. 1, Article 10.
- [8]. Bettis, Joseph (1967). "Is Karl Barth a Universalist?" *Scottish Journal of Theology*, 20, no.4.
- [9]. Chung, Paul (2008). "Karl Barth's Theology of Reconciliation in Dialogue with a Theology of Religions", *Mission Studies*, 25, no.2.
- [10]. Clifford, Richard S. J.; Anatolios, Khaled (2005). *Christian salvation, Biblical and Theological perspectives*, Theological Studies.
- [11]. Clifford, Richard J (1999). *Proverbs*, Old Testament Library, Louisville, Westminster John Knox.

- [12]. Dickson, K. A. (1991). Uncompleted Mission.
- [13]. Gillis, C. (1989). *A Question of Final Belief, John Hick's Pluralistic Theory of Salvation*, London: Macmillan Press Ltd.
- [14]. Greggs, Tom (2007). "Jesus Is Victor, Passing the Impasse of Barth on Universalism. *Scottish Journal of Theology*, 60, no.2.
- [15]. Hick, John (1993). *Disputed Questions in Theology and Philosophy of Religion*, New Haven, Yale University Press.
- [16]. ----- (1990). 'Review of Glyn Richards, *Towards a Theology of Religions*, Religious Studies, 26.
- [17]. ----- (1982). *God Has Many Names*, Philadelphia, Pa., The Westminster Press.
- [18]. Knitter, P.F. (1985). *No Other Name? A Critical Survey of Christian Attitudes Toward the World Religions*, New York, Orbis Books.
- [19]. Marshall, Howard (2003). *The New Testament Does Not Teach Universal Salvation*, in- *Universal Salvation? The Current Debate*, ed, Robin A. Parry and Christopher, H. Partridge, Paternoster Press.
- [20]. Mason, David R (2015). *Christianity and World Religions, The Contributions of Barth and Tillich, A Theology Review*, vol., 97.3. and, The Anglican theological review (ATR), Vol. 97., no 3. p. 433-447.
- [21]. Mendonsa OP, *Vorgelegt von P. Peter (2006)*. Christian Witness in Interreligious Context (Approaches to Interreligious Dialogue), München.
- [22]. Preus, Robert D. (April 1960). *The Doctrine of Justification and Reconciliation in the Theology of Karl Barth*, Concordia Theological Monthly, XXX1, no. 4.
- [23]. Rahner, Karl (1978). *Jesus Christ in Foundations of Christian Faith*, New York, Crossroad.
- [24]. ----- (1966). *Remarks on the Dogmatic Treatise 'De Trinitate'*, Theological Investigations, 4, New York, Seabury.
- [25]. Schreiner, J. (1995). *Theologie des Alten Testaments*, Die Neue Echter Bibel, Echter Verlag: Wurzburg.